



# (دری) را نه ایرانی ها از ما دزدیده اند و نه ما از آنها



استاد پرتو نادری

زمانی که به زبان و فرهنگ از روزنه های تاریک و دودآلود سیاست و تعصب نگاه کنیم نه تنها راه به جایی نمی بریم؛ بلکه خود در چاه پندارهای تاریک و بیمار خود فرو می افتیم و بعد می اندیشیم که آسمان همان دهان چاه است.

دری، پارسی یا پارسی دری زبان یک حوزه سیاسی نیست که انگلیس و روس یا هم نیروهای برتر دیگری دور آن خط کشیده باشد؛ بل پارسی دری زبان یک حوزه بزرگ تمدنی است که امروزه به کشورهای گوناگونی تقسیم شده است.

تا جایی که از آثار پژوهشی زبان‌شناسان می توان نتیجه گرفت، «دری» نه لهجه پارسی است و نه هم صفتی برای پارسی؛ بلکه «دری» زبانی است که نهمین سال که نخستین سروده‌ها در این زبان به پیش از اسلام می‌رسد. دری همان زبانی است که به آن پارسی یا پارسی دری نیز می‌گویند.

ما در این جا با سه زبان رو به رو نیستیم، بلکه سه نام داریم برای یک زبان. حال چه دری گوئیم چه پارسی یا هم پارسی دری، اشاره به یک مفهوم یا یک زبان یا یک دری داریم. در این اواخر سرگرم رشته نوشته‌هایی بودم در پیوند به شعر کوتاه و کوتاه سرایی در این جریان به آثاری چند تن از دانشمندان، پژوهش‌گران و زبان‌شناسان ایران نیز سری زدم. در این روزها که غوغای دری و پارسی بسیار داغ شده است، توجه بیشتری کردم و دیدم که این دانشمندان عمدتاً زبانی را که در این حوزه بزرگ به آن سخن می‌گویند «دری» خوانده اند و آن را به نام پارسی یا پارسی دری نیز یاد کرده اند. من در کتاب موسیقی شعر از دکتر شفیی کدکنی چنین خواندم: «هنوز به روشنی دانسته نشده است که شعر دری از کجا و کی پیدا شده است، داستان‌های که تذکره نویسان در باره نخستین شعر و شاعر زبان دری آورده اند هیچ‌کدام نمی‌تواند سندی قاطع و استوار داشته باشد. مورخان و تذکره نویسان، بی آن که توجهی به حقیقت ماجرا داشته باشند، می‌گویند که شعر دری پس از حمله تازیان به وجود آمده است. پیش از آن سابقه‌ای نداشته است و آن چه یاد کرده اند بیش‌تر نمونه‌هایی است از اشعاری که در اسلام سروده شده است. مانند: "ابوحفص سغدی" و "ابوالعباس مروزی" و یا شعر منسوب به "یزید بن مفرغ" تازی و پیداست که اگر بخواهیم شعر دری را به بعد از اسلام منحصر کنیم باید یکی از همین نمونه‌ها را بپذیریم.»

(موسیقی شعر، 1373، ص 562-563).

کدکنی از پیدایی شعر «دری» سخن می‌گوید و باور دارد که نخستین سروده‌ها در این زبان به پیش از اسلام می‌رسد. یعنی به دوران ساسانیان. او بحث نخستین سروده‌های زبان «دری» را این گونه ادامه می‌دهد:

«آخرین تحقیقی که در باره شعر دری پس از اسلام شده همان است که آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته اند و سرود مردم بخارا را در باره عشق‌بازی‌های "سعید بن عثمان" سردار تازی و خاتون بخارا (که مولف تاریخ بخارا از آن یاد کرده و سرودش را نیاورده) ایشان در کتابی به نام: "اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة و الاسلام" تالیف ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی متوفی به سال 245 هجری، که چند سال قبل در قاهره چاپ شده، یافته اند و اندکی از آن سرود را که در آن کتاب آمده نقل کرده اند و آن این است:

کورخمیر آمد

خاتون دروغ کنده»

(همان، ص 563.)

او در ادامه می نویسد: «بی هیچ تردید این نمونه کهن ترین سرود فارسی دری مربوط به بعد از اسلام است تا آن جا که به ما رسیده است و تا آن جا که منابع موجود تاریخی گواهی می دهند، از شعر یزید بن مفرغ نیز کهنه تر است؛ زیرا داستانش چند سال پیش تر از ماجرای یزید بن مفرغ بن مفرغ روی داده است. اما نمی توانیم شعر دری را پدیده ای که پس از اسلام به وجود آمده باشد، بدانیم؛ زیرا این زبان کهنه تر از این است و اگر در گذشته بعضی ها می پنداشتند که زبان دری دنباله پهلوی ساسانی است و تصور می کردند که از آمیزش زبان پهلوی و تازی به وجود آمده است، امروز ثابت شده و قراین استوار تاریخی و زبان شناسی بر این موضوع تصریح دارند که زبان دری زبان تازه ای نیست؛ بلکه پیشینه ای کهن دارد که در عرض زبان پهلوی است و لهجه ای مشترک بوده که در مشرق ایران و دربار شاهان بدان سخن می گفته اند و در این باره از قدیم ترین روزگار مورخین اسلامی مانند ابن مقفع، بنقل ابن ندیم، و حمزه اصفهانی در "التنبيه على حدوث التصحيف" و یاقوت حموی در "معجم البلدان" اشاراتی داشته اند و زبان رایج و لهجه عمومی و ادبی بوده است که در دوره ساسانی و اوایل اسلام، در ایران شیوع داشته است و گذشته از شواهد تاریخی از نظر اصول زبان شناسی و غور رسی در تاریخ شعر فارسی بعد از حمله عرب، این موضوع به خوبی روشن می شود و وجود آثار فصیح و استواری از شاعران و نویسندگان چون رودکی، بلعمی نشان می دهد که زبان دری زبان رایج و پخته و کامل بوده است تا توانسته در فاصله کم تر از دو قرن آن چنان تکامل پیدا کند و نیز عباراتی که از شاهنشاهان ساسانی به زبان دری در کتب عربی، مانند "المحاسن و الاضداد" جاحظ ذکر کرده اند خود گواه این بحث است. با این دلایل استوار نمی توانیم شعر موجود در این زبان را به حدودی مربوط به پس از حمله عرب منحصر کنیم؛ زیرا وقتی زبان رایج بود بی هیچ گمان شعر هم در آن خواهد بود و اگر نمونه آن به ما نرسیده باشد، دلیل آن نخواهد بود که شعر نداشته است.»

(همان، ص 564-565)

در گفته ها کدکنی که توجه کنیم، او همان زبانی را که دری دانسته، فارسی دری نیز می گوید که می شود گفت: از نظر کدکنی همان دری، پارسی دری یا پارسی نیز هست. برای آن که او این جا از دو زبان جداگانه بحث نمی کند. دری را زبان می داند، زبانی که به آن پارسی دری نیز می گوید.

او زمانی که در پیوند به چگونه گی وزن نخستین سروده ها در زبان دری یعنی خسروانی ها سخن می گوید، باور دارد که شعر دری در آن روزگار وزن هجایی داشته که بعد از حمله عرب تابع وزن عروضی شده است. او خسروانی های را که بارید در دربار خسرو پرویز ساسانی با لحن می خوانده سروده های می داند به زبان دری که وزن هجایی داشته اند نه سروده های به زبان پهلوی.

او زمانی که در پیوند به چگونه گی یگانه خسروانی باز مانده از دوران ساسانیان سخن می گوید، این گونه باور مند است: « از این سرود که بی هیچ تردیدی به زبان دری است روشن می شود که هم چنان که ابن مقفع و حمزه اصفهانی و دیگران گفته اند زبان دری زبانی بوده است که در دربار سلاطین با آن سخن می گفته اند و حتا سرودها و شعرهایی که در پیشگاه شاهنشاهان ساسانی خوانده می شده به زبان

دری بوده است و سابقه زبان دری را استوارتر می‌کند؛ زیرا می‌بینیم که چندین سال پیش از حمله تازیان، در ایران بدین زبان شعر سروده اند و در دربار پادشاهان آن را خوانده اند.»

(همان، ص 575)

از گفته‌های کدکنی می‌توان نتیجه گرفت که زبان دری پیش از اسلام با شعر و سرود خود در کنار زبان پهلوی ساسانی وجود داشته است و نخستین سرودها در این زبان همان خسروانی‌های بارید هستند. همان‌گونه که گفته شد او از این زبان به نام فارسی دری نیز یاد کرده است.

از این جا می‌شود گفت: زبانی که از افغانستان تا تهران و دیگر بخش‌های ایران، تاجیکستان، بخارا و سمرقند و کشمیر و... سخن می‌گویند، همان دری یا پارسی یا هم پارسی دری است که زبان یک حوزه بزرگ تمدنی است.

وقتی می‌گوییم زبان یک حوزه تمدنی این سخن به این مفهوم است که این زبان، زبان اقوام گوناگون در این حوزه است که در برپایی کاخ شکوهمند شعر و ادبیات آن نویسنده‌گان، شاعران و گوینده‌گان اقوام گوناگون این حوزه سهم دارند. در آثار پژوهش‌گران و دانشمندان دیگر نیز این زبان به نام دری و پارسی دری نیز یاد شده است. نمی‌خواهم احساسات کسی را برضد خود برانگیزم، به گمانم آنانی که دو پای را در یک موزه کرده و می‌گویند که دری زبان نیست و زبان ما پارسی است و دری را به رسمیت نمی‌شناسیم و دری صفت فارسی است در اشتباه و تاریکی قرار دارند.

به همین گونه آن شمار کسانی که زبان را از روزنه سیاست می‌بینند و بعد می‌گویند زبان ما دری است و با پارسی رابطه‌ی نیز در گمراهی به سر می‌برند. یا هم به دلایلی زبان شناسی و زبان را نیز سیاسی می‌سازند.

از دانشمندان دیگر ایران داکتر ذبیح الله صفا نیز باورمند است که دری، پارسی و پارسی دری یک زبان اند و فارسی زبانی نیست که به فارس ایران و قبایل آن تعلق داشته باشد. او در کتاب تاریخ ادبیات در ایران، چنین می‌نویسد: «از قرن سوم و چهارم به بعد این لهجه را که پس از تشکیل دربارهای مشرق در عهد اسلامی به صورت زبان رسمی در آمد با اسامی مختلفی مانند: دری، پارسی دری، پارسی، فارسی خوانده و آن را در برابر عربی (= تازی) و پهلوی (= پهلوانی) قرار داده اند. این پارسی که در تسمیه فوق به کار رفته است غیر از پارسیک به معنی پهلوی عهد ساسانی و پارسی یا فارسی به معنی لهجه متداول در فارس است. (که از قدیم الایام بدان نام خوانده می‌شد).

در این جا پارسی بیشتر برای مقابله عربی (= تازی) و ترکی به کار رفته و به معنی اعم " ایرانی " است نه برای انتساب به قبیله و قبایل معینی از ایرانیان. مثلاً در ترجمه تفسیر طبری که به امر منصور بن نوح سامانی از تازی به پارسی گردانده شده است، می‌بینیم که: " این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه، ترجمه کرده به زبان پارسی دری ... " و چند سطر بعد چنین آمده است: " پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتب و عبارت کردن به زبان تازی و چنان خواست کی مر این را ترجمه کنند به زبان پارسی " و صاحب تاریخ سیستان شعر محمد بن وصیف و معاصران او را که در باره یعقوب گفته اند "پارسی" نامیده است. فردوسی زبانی را که کلیده و دمنه عبدالله بن المقفع به امر نصر بن احمد بدان در آمد «پارسی دری» خوانده:

به تازی همی بود تا گاه نصر

بدان گه که شد در جهان شاه نصر

بفرمود تا پارسی دری

نہشتند و کوتاه شد داوری

و زبان همین ترجمه را ابومنصور المعمری در مقدمه شاهنامه خود "پارسی" گفته است در مقابل پهلوی و تازی: "مامون آن نامه بخواست و آن نامه بدید؛ فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید، پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید، خوش آمدش، دستور خویش را، خواجه بلعی، بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید" و باز فردوسی زبان خود را در شاهنامه پارسی گفته است:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

در مواردی "پارسی" یا "دری" را در برابر "پهلوی" (= پهلوانی) آورده است:

همان بیور سپش همی خواندند

چنین نام بر پهلوی راندند

کجا بیور از پهلوانی شمار

بود در زبان دری ده هزار

نگر آن که گفتار او بشنوی

اگر پارسی گوید ار پهلوی

**(تاریخ ادبیات در ایران، ج اول، ص 161-162)**

البته در متون نظم پارسی دری نمونه های فراوانی وجود دارد که شاعران گاهی شعر خود را دری و گاهی هم پارسی گفته اند.

این جا صفا دری را زبانی می‌داند که آن را فارسی و پارسی دری نیز گفته اند. بحث او استوار بر یک زبان است به نام‌های دری، پارسی دری و پارسی.

دو نکته بسیار مهم در گفته‌های صفا دیده می‌شود: نخست این که او به این باور است که زبان دری یا پارسی از آمیزش زبان پهلوی ساسانی و عربی پدید آمده است. البته همان گونه که کدکنی گفته است، روزگاری چنین باوری وجود داشته؛ اما به گفته کدکنی پس از پیدایی نمونه خسروانی دوران ساسانیان و پژوهش‌های تازه، دیگر تردیدی برجای نمی‌ماند که سروده های این زبان به پیش از اسلام می‌

رسد. بدون تردید در زبانی که شعر پدید می آید به این مفهوم است که آن زبان باید به مرحلهٔ افرینش ادبی رسیده باشد و این ممکن نیست تا زبان تاریخی از تحول و توسعهٔ را پشت سر نگذاشته باشد. برای آن که یکی و یک بار نمی شود در زبانی شعر پدید آید.

نکتهٔ دوم این که صفا باور مند است که زبان پارسی یا دری به حوزهٔ فارس ایران و قبایل آن مربوط نیست؛ بلکه این جا پارسی به مفهوم یک حوزهٔ بزرگ است و پارسی در برابر عربی قرار می گیرد.

در افغانستان شماری از متعصبان که گسترهٔ زبان را از پنجره‌های تنگ سیاست‌های سیاه برتری خواهانه نگاه می کنند، پیوسته همین سخن نادرست را تکرار می نمایند که گویا پارسی زبان بیگانه است و حتا طرفدار حذف این زبان از زنده گی فرهنگی جامعه اند. در حالی که این پارسی همان دری است و دری همان پارسی. این شمار گویا دایه های مهربان تر به دری بی آن که از سرگذشت آن چیزی بدانند چسپیده اند و در تلاش آند تا در میان دری و پارسی مرز اهینی پدید آورند و بعد زبان پارسی دری را آن گونه نقشه کسی کنند که خود می خواهند.

در جهت دیگر در تقابل با چنین اندیشه های و سیاست های نادرست فرهنگی شماری از بخشنده گان گشاده دست پارسی زبان، دری را تنها صفت پارسی می دانند و به آن حیثیت زبان را نمی دهند و بدین گونه فریاد می زنند ما پارسی زبانیم نه دری زبان. بی خبر از این که تا گفتمانی فارسی زبانی، دری زبان نیز شده ای و گفتمانی که دری زبانم فارسی زبان نیز شده ای.

شماری هم با این استدلال نادرست به میدان می آیند که در ایران کتاب بیش تر چاپ می شود و بیش تر پژوهش ها صورت گرفته و گویا اگر ایران نمی بود دیگر پارسی دری در افغانستان مرده بود. چنین است که می خواهند همه داشته فرهنگی و تاریخی کشور را به ایران امروین ببخشند.

شماری از گماشته گان ایران به گونهٔ منظم و برنامه ریزی شده سرگرم این پرو پاگند اند که افغانستان نه ادبیات دارد، نه هنر و نه هم دانش و فرهنگ. چقدر باید نادان و فروخته شده یود که چنین چیزی را بتوان گفت که باریغ شماری می گویند.

از همه بحث های دیگر که بگذریم تا پایان سدهٔ چهارم هجری چیزی به نام شعر در ایران امروزی، وجود نداشته است. شعر و ادبیات که شماری از دانشمندان ایرانی خود معترف اند از این جا به ایران رفته است، نه برعکس.

نخستین بار در افغانستان، واژهٔ « دری » به حیث یک زبان در قانون اساسی 1343 خورشیدی جاگزین واژهٔ « فارسی » شد. بدین گونه مضمون قرائت فارسی در برنامه های آموزشی مکتب ها به مضمون دری بدل شد؛ ولی زبان در میان مردم همان بود که بود. گویی بر یک مفهوم جامهٔ دیگری پوشاندند. با این حال از همان زمان بدین سو دو گونه گرایش در جامعهٔ فرهنگی - سیاسی افغانستان شکل گرفت و روز تا روز شدت بیش تری پیدا کرد.

نخست، آنانی که هرگونه کاربرد (پارسی یا پارسی دری) را به مفهوم جاسوسی و خوش خدمتی به ایران تلقی کردند و گفتند: زبان ما مطابق به قانون اساسی «دری» است، نه پارسی یا پارسی دری. کار به جایی کشیده شد که کسانی به خود حق دادند و هنوز هم حق می دهند تا

چنان ترافیکی در چهار راه زبان با چراغ سرخ خطر قامت بلند کنند و بگویند زینهار این یا آن واژه را به کار مگیر که وحدت ملی را تخریب می کند! واژه بی گانه است. فارسی است! یک چنین طرز تفکر بر بنیاد گزارش های رسانه‌پی سبب شد تا حتی در قانون اساسی کنونی افغانستان نیز دست برد زده شود. چنین است که هم اکنون شماری گسترده‌پی از واژگان پاکیزه پارسی دری به پشت سیم‌های خاردار تعصب زبانی، تبعید شده اند.

در واکنش به این امر کسانی هم از اهل پارسی دری چنان در برابر «دری» ایستادند که حتی به تحقیر آن پرداختند. کسانی را هم که تا از دری و پارسی دری سخن گفتند، حکم دادند که اینان کاسه ليسان فاشیزم اند و چاپلوسان قبيله. اتفاقاً چنین یاهه های را کسان می گویند که در تمامی زنده‌گی خود یک صفحه متن درست، علمی یا هنری – ابي در این زبان نیافریده اند. این هر دو گروه در دو خط افراط گرای خطرناکی گام بر می دارند.

به کسی گفتند که به لب بام نزدیک مشو که می‌افتی! او آن قدر عقب عقب رفت که از سوی دیگر بام بر زمین افتاد. این گروه چنین اند، از آن سوی بام بر زمین خورده اند.

در قانون اساسی 1343 خورشیدی. در ماده سوم این قانون چنین آمده است: «از جمله زبان‌های افغانستان، پشتو و دری زبان‌های رسمی می باشند».

اما چرا پارسی در این قانون جایش را به دری داد؟ خاطرات میر محمد صدیق فرهنگ را ورق می‌زنیم. او که عضو کمیسیون تسوید این قانون اساسی بود چنین می‌نویسد: «در مسأله لسان همه برین عقیده بودند که دو زبان فارسی و پشتو رسمی شمرده شود و به پیشنهاد من که از طرف شفیق هم تایید شد توافق حاصل آمد تا به جای اصطلاح زبان فارسی، اصطلاح زبان دری به کار رود».

**(خاطرات میر محمد صدیق فرهنگ، 1394، ص 302)**

به گفته فرهنگ بحث زبان و دین در کمیسیون تسوید بسیار داغ بوده است. حتی شماری هم در کمیسیون خواهان آن بودند که در قانون اساسی نباید نامی از زبان‌ها برده شود. چنان که او از شمس الدین مجروح این گونه روایت می‌کند:

«نظر به حساس بودن موضوع از ذکر مسأله زبان در قانون به کلی صرف نظر شود. من با نظر او مخالفت کردم و اظهار داشتم که چون از چند سال بدین طرف برتری پشتو بر السنه افغانستان و از آن جمله فارسی، توسط اسناد رسمی و اقدامات عملی دولت محرز گردیده، سکوت در این موضوع در حکم تصدیق سیاست گذشته است که یک قسمت بزرگ ملت با آن مخالفت دارد. بحث ما در این موضوع به درازا کشید. میر نجم الدین انصاری و حمیدالله خان هم با حرارت از نظر من طرف‌داری کردند؛ اما مجروح بر موقف خود ایستاده‌گی داشت و مدعی بود که مساوی شمردن فارسی و پشتو در لویه جرگه یا مجلس موسسانی که به غرض تصویب قانون اساسی دایر گردد با مخالفت مواجه خواهد شد».

(همان، ص 304)

خوب شاید نتوانیم تصور کنیم که اگر نامی از زبان‌ها در این قانون اساسی برده نمی‌شد، حال با چه وضعیتی رو به رو بودیم که نمی‌شود در این باب بیش‌تر سخن گفت، برای آن که چنین چیزی واقع نشد؛ اما چرا فرهنگ خواسته بود تا در قانون اساسی، دری جاگزین پارسی شود. او نظر خود را این‌گونه توجیه می‌کند:

«در قسمت زبان رسمی کشور، اصطلاح زبان دری به جای زبان فارسی به پیشنهاد من در متن درج شده بود. هواخواهان برتری پشتو را غافل‌گیر کرد. آن‌ها ترجیح می‌دادند که این زبان مانند سابق زبان فارسی نامیده می‌شد تا آن را بی‌گانه و منسوب به ایالت فارس از ایالات ایران قلم‌داد کرده در افغانستان از رسمیت ساقط نمایند و زبان پشتو را یگانه زبان رسمی و ملی کشور اعلان نمایند. باید گفت که در این موضوع پشتو‌زبانانی که در کمیته تسوید عضویت داشتند، خصوصاً شفیق و حامد، منصفانه رفتار نمودند. یعنی از اصل رسمی بودن هردو زبان و مساوات در بین ایشان که در متن درج شده بود، صادقانه دفاع نمودند. معذالک چون تعداد هواخواهان پشتو زیاد بود فقره در متن علاوه شد که به حکومت وظیفه می‌داد برای انکشاف "زبان ملی پشتو" تدابیر خاص اتخاذ کند و این توصیه در سالیان بعد از طرف پشتو‌زبانان یا بهتر است بگوییم بیوروکرات‌های پشتو‌زبان، به حیث سلاح موثری در جهت حصول هرگونه امتیاز برای خودشان به کار رفت و زبان پشتو به حیث زبان ملی یاد شده بود به طوری که ممکن بود از آن چنین نتیجه‌گیری کرد که سایر زبان‌ها ملی نمی‌باشند. اما این نکته بعدها، چنانچه خواهیم دید در لویه جرگه به طور ضمنی اصلاح گردید.»

(همان، ص 335)

فرهنگ‌نگرانی داشته است که در لویه جرگه قانون اساسی ممکن برتری جویان زبانی، زبان پارسی را با چنین بهانه‌هایی غیرعلمی که گویا تنها زبان ایرانی‌ها است، از رسمیت در قانون اساسی فرو اندازند. از همین سبب پیشاپیش در کمیسیون تسوید قانون اساسی پیشنهاد می‌کند که در قانون اساسی دری جاگزین پارسی شود.

دهه‌ها از این رویداد می‌گذرد. مشکل است تصور کنیم که اگر فارسی در مسوده قانون می‌ماند، چه رخ می‌داد! شاید پس از یک گفت‌وگو تصویب می‌شد. بسیار دشوار است پنداریم که فارسی را می‌خواستند یا می‌توانستند از قانون بیرون کنند! زبانی که در افغانستان حیثیت بین‌القومی دارد. خانواده سلطنتی نیز به این زبان سخن می‌گفتند. آیا کسانی و برتری‌جویانی در آن روزگاری که افغانستان خواسته بود تا وارد میدان پرچالش دموکراسی شود، می‌توانستند زبان پارسی را از قانون اساسی بیرون کشند؟ می‌توان تصور کرد که ممکن نبود که چنین شود آن‌گونه که فرهنگ پنداشته بود!

دیدگاه فرهنگ بدون تردید یک دیدگاه و نظر خیرخواهانه نسبت به زبان پارسی دری بوده، یعنی او می‌خواست تا این زبان چه به نام دری و چه به نام پارسی یا فارسی رسمیت و ملی بودن خود را در قانون اساسی حفظ کند؛ اما پس از آن همین جاگزینی دری در قانون پیوسته در عرصه زبان و فرهنگ در افغانستان تنش‌زا و چالش برانگیز بوده است. شماری از این امر برای اهداف متعصبانه خود چنان استفاده کردند که گویی زبان فارسی در میان ایران، تاجیکستان، سمرقند و بخار در اوزبیکستان توت‌ه کیکی است که باید با تیغی آن را از هم جدا



کرد تا جایگاه بزرگ آن را خورد و کوچک ساخت. به هر صورت می‌رویم به نخستین نشست تصویب قانون اساسی که در پیوند به زبان‌ها چه رخ داده بود. فرهنگ می‌نویسد:

«بالاخره مجلس افتتاح گردید. متن به هردو زبان پشتو و دری از جانب شفیق قرائت می‌شد و بحث برآن صورت می‌گرفت. دیباچه و دو ماده اول با یک اندازه مباحثه؛ اما بدون تشنج خاص، به تصویب رسید. اما در ماده سوم که مربوط به زبان بود مخالفت یک عده از پشتو زبانان با متن، که به هردو زبان پشتو و دری حیثیت مساوی می‌داد آشکار گردید. کمیته تسوید و یک عده از اعضای کمیسیون و اعضای جرگه از متن مدافعه می‌کردند و در این مباحثه من سهم فعال داشتم.

در ضمن این مباحثات غلام محمد خان فرهاد در خلال بیانیه‌ای با همان اصطلاحات عوام فریبانه ویژه خودش اظهار داشت که برادران عزیز، باید گردن بسته‌گی نشود. همه دنیا می‌دانند که در افغانستان پشتون‌ها اکثریت دارند و دیگر مردم اقلیت. چون در تمام دنیا جزء تابع کل است لهذا غیر پشتون‌ها باید در این مساله پافشاری نکرده و از نظریه اکثریت پیروی کنند و زبان پشتو را به حیث یگانه زبان رسمی کشور بشناسند. در حالی که من خود را آماده کرده بودم که راجع به ترکیب اجتماعی افغانستان و حقوق اقلیت‌ها در نظام مبنی بر دموکراسی به او جواب بدهم، آقای شریفی جاغوری نوبت گرفت، در ضمن بیانیه‌پی مملو از فصاحت و بلاغت بی‌نظیر، مساله را از زاویه مذهبی مطرح نموده چنین اظهار داشت: " زبان مایه شرافت انسان بر سایر حیوانات است. چنانچه خداوند تعالی در صفت انسان و ترجیح آن بر سایر حیوانات فرموده اند که: " علمه البیان" یعنی به او، یعنی به انسان، بیان و گفتار و لسان آموختیم؛ اما نفرموده اند که " علمه الپشتو" و یا " علمه الفارسی" و حتی " علمه العربی" که زبان پیغمبر اسلام بود. از این معلوم می‌شود که در نزد خداوند تمام لسان‌ها حیثیت مساوی دارند و کسانی که حالا می‌خواهند یک زبان را بر دیگر زبان‌ها ترجیح بدهند از حکم خداوند تجاوز می‌کنند." این بیانیه چنان بر مجلس تاثیر وارد نمود که دیگر کسی جرأت نکرد راجع به امتیاز و برتری زبان پشتو به حیث زبان ملی و غیر آن، چیزی به زبان آورد و به پیشنهاد یک نفر از اعضا برای آن که سایر زبان‌های افغانستان مثل اوزبکی و غیره هم از قلم نیفتاده باشد، فیصله بر این شد که کلمات " از جمله زبان‌های افغانستان" در شروع عبارت ایزاد شود تا ثابت گردد که هرچند دو زبان در کشور حیثیت رسمی دارد؛ اما زبان‌های کشور به همین دو محدود نمی‌باشد. این جلسه در فضای متشنج سپری شد.»

(همان، ص 344)

ماجرای دری نامیدن این زبان در قانون اساسی افغانستان به همین جا بر می‌گردد. حال کسانی که می‌خواهند مفهوم دری را دریای پارسی قربانی کنند، یا کسانی که به نام دری می‌خواهد پارسی را بر دار تعصب حلق آویز کنند، مربوط خودشان است. از سال‌های دراز که چیزهای می‌نویسم، وقتی بحث این زبان یا نام این زبان می‌آید، من می‌نویسم « فارسی دری» یا « پارسی دری».

پایان

منبع: گرفته شده از وبسایت "خراسان زمین"

<https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=4665>